

## او از ما نیست!

### نگاهی به «دیگری» در چهار کتاب از محمد میرکیانی

حسین شیخ‌الاسلامی

وجود دارد، ابتدا به تصویری که میرکیانی از «دیگری» و یا در سطح جامعه «بیگانه»‌ها ارائه می‌دهد، دست یابیم و سپس با دسته‌بندی این شخصیت‌ها به مطلوب و نامطلوب و همچنین، تحلیل این شخصیت‌ها، الگوهایی را که وی ارائه کرده است، بازشناسی کنیم.

این چهار کتاب عبارتند از:

زمستان و آتش، چاپ ۱۳۷۷، انتشارات پیام

آزادی

دایی سهراب، چاپ ۱۳۸۱، کتاب‌های بنفشه،

انتشارات قدیانی

تن تن و سندباد، چاپ ششم ۱۳۷۶، کتاب‌های

بنفشه

عمو رستم، چاپ سوم ۱۳۷۸، کتاب‌های بنفشه

تجلی «دیگری» در داستان‌ها

(۱) زمستان و آتش:

این کتاب، مجموعه داستانی است که شامل پنج داستان می‌شود. از این پنج داستان مادر دو داستان، یعنی داستان‌های قوری چینی و قالیچه‌کهنه، شاهد

مفهوم «دیگری» (Other) برای علاقه‌مندان به مباحث روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و فلسفه، مفهوم ناآشنایی نیست. این اصطلاح که از روان‌شناسی ریشه می‌گیرد، به تصویری اشاره دارد که هر فرد از «غیر-خود» یا «نا-خود» در ذهن خود ترسیم می‌کند. با ورود این مفهوم به جامعه‌شناسی، معنای آن به تصور جمعی «بیگانه» انتقال پیدا کرد. به صورت مختصر می‌توان گفت، ویژگی‌هایی که باعث می‌شود یک جامعه، فردی را «خودی» حساب نکند و آن را در شمار بیگانگان قرار دهد، تشکیل‌دهنده شخصیتی تجربی می‌شود که به آن «دیگری» می‌گویند. البته، تأکید بر این مفهوم در فلسفه، نخستین بار توسط هایدگر و در تحلیل «دازاین» انجام شد. هایدگر با تمرکز بر نقش دیگری، در تعریفی که هر دازاین از خود می‌سازد، به نوعی «دیگری» را عامل ملاک چگونگی خویشتن دازاین دانست.

ما در این مقاله، سعی خواهیم کرد با بررسی نمونه‌های «دیگری» که در چهار کتاب (که به صورت اتفاقی انتخاب شده‌اند) محمد میرکیانی

شخصیت‌های متفاوت نیستیم. در داستان قالیچه کهنه، اگرچه خارجی‌ها نقش مهمی در پیشبرد داستان دارند. از آنجا که اولاً هیچ شخصیت‌پردازی‌ای در مورد آنان انجام نمی‌گیرد و ثانیاً از آنجا که در محور پیام‌رسانی داستان جایی ندارند، نمی‌توان آنان را از مصادیق «دیگری» دانست.

در داستان قوری شکسته نیز شاهد هیچ شخصیت‌خارج از معیاری نیستیم و هیچ‌گونه مفایرتی بین شخصیت‌های داستان تصویر نمی‌شود. به بیان دیگر، تمام شخصیت‌های این داستان ویژگی‌های متعارفی دارند و «دیگری» به مثابه ملاک تعریف خویشتن، در پیرنگ و اجرای این داستان نقشی ندارد. اما در سه داستان دیگر، به خوبی با انواع مختلف دیگری (مطلوب و نامطلوب) رودرو می‌شویم که به بررسی آن‌ها می‌پردازیم.

### ۱) داستان زمستان و آتش:

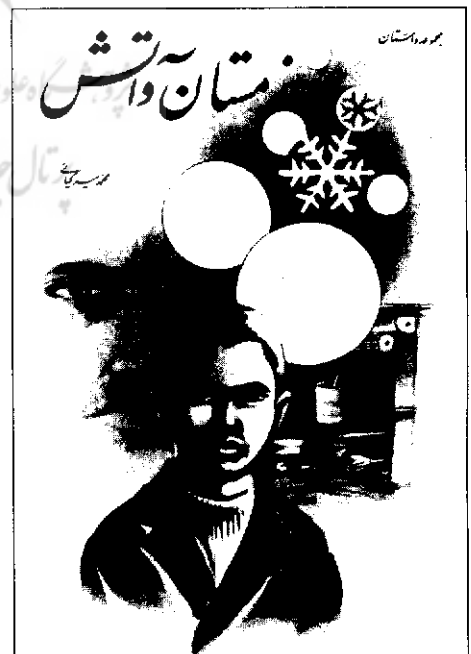
در این داستان، شاهد رودرویی دو شخصیت هستیم که هر دو در نسبت با راوی (که اول شخص

است) «دیگری» محسوب می‌شوند. ناصر کارگر بزرگ دکان، از همان ابتدای داستان، شخصیتی ستمگر و بی‌انصاف تصویر می‌شود که سعی می‌کند اکبر کارگر تازه‌وارد و سربه‌زیر و البته روستایی تعمیرگاه ماشین آقامحسن را به تنگ آورد و وی را به ترک مغازه مجبور سازد. کل داستان، روایت این مبارزه جدی میان ناصر و اکبر است. ناصر از یکسو، سعی می‌کند با ستمگری و بد رفتاری، اکبر را از کوره به در برد و اکبر نیز با اتخاذ سیاست آرامش فعال، تلاش می‌کند که حداقل تنش به وجود بیاید و به دنبال آن است که با پیروی از دستورهای بیرحمانه ناصر، بهانه دست او ندهد. در این داستان، ناصر نمونه‌ای از «دیگری» نامطلوب و اکبر مصداقی برای «دیگری» مطلوب محسوب می‌شوند. به عبارات دیگر، میرکیانی می‌کوشد به خواننده نوجوان خود پیشنهاد کند که در فرآیند بازتولید مفهوم «خویشتن» خویش، هر چه بیشتر از ویژگی‌های شخصیتی ناصر فاصله بگیرد و در عوض، به ویژگی‌های اکبر، به عنوان ویژگی‌هایی مطلوب نزدیک شود.

اما ناصر در این داستان، این‌گونه تصویر می‌شود: «گفتم: ناصر آقا، ولش کن! بگذار بیاید پایین. الان از آن بالا کله‌معلق می‌زند ها!» ناصر لگدی به نردبان زد و گفت: «به جهنم! بگذار بیفتد!»<sup>(۱)</sup>

می‌بینید که نخستین ویژگی شخصیتی ناصر، بی‌رحمی اوست. ویژگی‌های دیگر او به صورت خلاصه عبارتند از سخن‌چینی، سابقه بد و بالاخره قدرت‌طلبی (رفتارش با آنانی که مطیع او هستند، مانند راوی، نشان‌دهنده این نکته است).

در سوی دیگر، ویژگی مطرح و اصلی اکبر، صبر فراوان وی است که در این عبارات، کاملاً مشهود است: «جلو در دکان ایستاده بود و صدایش هم در نمی‌آمد. داشت برف می‌بارید. ناصر گفت: «می‌بینی؟ اگر تا فردا صبح هم به‌اش نگویی بیاید



توی دکه، همان جا می ایستد...»<sup>(۲)</sup>

در کنار این ویژگی، ویژگی‌های فرعی دیگری هم چون فقیر بودن، دهاتی بودن و خجالتی بودن برای اکبر در نظر گرفته شده تا این شخصیت تکمیل گردد.

### ۲) داستان پول چایی:

در این داستان، نمونه‌های مشخص «دیگری» را می‌توان در دو شخصیت عنایت و آقای هاشمی دید. خلاصه داستان از این قرار است که کریم، پادوی مغازه پارچه‌فروشی عنایت‌آقاست. نزدیکی‌های عید، وی از گفت‌وگوی دو شاگرد مغازه در می‌یابد که قرار است آقای هاشمی، یکی از مشتریان پولدار عنایت، غروب برای خرید به مغازه بیاید و هم‌چنین متوجه می‌شود که آقای هاشمی همیشه مقداری انعام به عنوان پول چایی، به پادوی مغازه می‌پردازد. این‌بار هنگامی که آقای هاشمی به مغازه می‌آید، عنایت با بدجنسی طوری ترتیبات را فراهم می‌کند که کریم نتواند از آقای هاشمی انعام بگیرد. کریم عاقبت می‌فهمد که آقای هاشمی، انعام را به عنایت داده و عنایت نخواست است انعام کریم را به وی بدهد.

عنایت در این داستان، این‌گونه پا به صحنه می‌گذارد:

«عنایت‌خان داشت پشت‌سر هم چرتکه می‌انداخت و لب‌هایش را تکان می‌داد و چیزهایی می‌گفت که کریم نمی‌شنید.»<sup>(۳)</sup>

باز هم نخستین ویژگی عنایت‌خان، بی‌رحمی وی است و البته وی فردی پولدار، کمابیش زورگو و بی‌انصاف هم هست که پول پادویش را بالا می‌کشد.

در مقابل، از آقای هاشمی چیزی در این داستان نمی‌بینیم؛ جز این‌که وی مردی پولدار است که عادت دارد به پادوها انعام بدهد و این می‌تواند نشانه مهربانی او باشد، ضمن آن‌که در بخشی از

داستان، هنگامی که کریم نمی‌تواند چای را به موقع آماده کند، وی با لحنی طبیعی (و نه گزنده) خاطر نشان می‌کند که چای میل ندارد.<sup>(۴)</sup> ویژگی دیگری در آقای هاشمی نمی‌بینیم و کلاً این از معدود مواردی است که نویسنده (راوی؟) در مورد شخصیت‌ها موضع‌گیری نمی‌کند.

### ۳) داستان پایین کوه:

تجلی «دیگری» در این داستان را نیز می‌توان در دو شخصیت مشاهده کرد؛ شخصیت دایی رحیم و خسرو. دایی رحیم از نوع مطلوب و خسرو از نوع نامطلوب محسوب می‌شوند.

داستان نیز از این قرار است که خسرو، یکی از هم‌شاگردی‌های راوی، به کوه رفته است. در حالی که راوی هیچ‌گاه جرأت نکرده از کوه بالا برود و به همین دلیل، مورد تمسخر خسرو و دارودسته‌اش قرار می‌گیرد. دایی رحیم سرانجام وی را به همراه دوستش به کوه می‌برد، اما به علت بی‌احتیاطی دوست راوی، آن‌ها موفق نمی‌شوند به بالای کوه بروند. خسرو و دوستانش که از ماجرا باخبر شده‌اند، به پایین کوه می‌آیند تا آنان را اذیت کنند، اما دایی رحیم جواب آنان را می‌دهد و داستان پایان می‌گیرد.

از دایی رحیم چیز چندانی در داستان گفته نمی‌شود. وی شخصیتی مهربان و مذهبی و بسیار اخلاقی است. او ناصح و اندرزگو تیز هست و هر چه دیالوگ از زبان او می‌شنویم، به نوعی پسند و اندرز است:

«دایی رحیم میان حرفم گفت: «باز هم که گفتی خسرو، باز هم اسم این پسر را آوردی! پس کوه رفتن تو برای لجبازی کردن است. نه این‌که از آن بالا دنیا را بهتر ببینی! یعنی ارزش دارد به خاطر حرف‌های یک نفر این‌قدر خودت را به زحمت بیندازی؟»<sup>(۵)</sup>

از آن‌سو، از ویژگی‌های خسرو می‌توان به

پولدار بودنش، چاقی‌اش و از همه مهم‌تر بداخلاقی و شر بودنش اشاره کرد.<sup>(۶)</sup>

## ۲) دایی سهراب:

اگر چه بر جلد کتاب دایی سهراب، عنوان داستان‌های پیوسته حک شده، به اعتقاد نگارنده نمی‌توان این کتاب را مجموعه داستان نامید. به همین علت، ما تحت یک عنوان به بررسی شخصیت‌های مصداق «دیگری» در این کتاب می‌پردازیم:

### ۱) دایی سهراب:

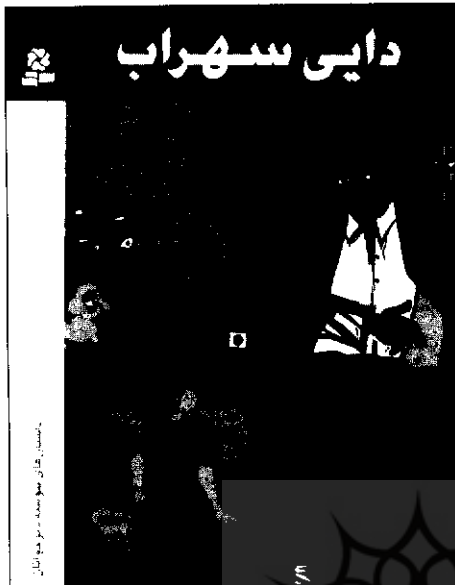
دایی سهراب (که این نسبت را با راوی دارد) پارچه‌فروش است. او مردی است که بسیار خیرات می‌کند و به فکر نیازمندان است. او صبور و خوش‌اخلاق و در محله به نیکی معروف است. ظاهر او مردی لاغر و با ریش و سبیل در نقاشی‌های کتاب جلوه می‌کند. وی با پدر راوی اختلاف دارد و جریان دعوی این دو را تمام محله می‌دانند. او در داستان شخصیت محبوبی است.

### ۲) تیمور:

تیمور، فرش‌فروش محله که به «تیمور فرش» معروف است، اگر چه چندان ثروتمند نیست و نخستین ویژگی او که از او در داستان ذکر می‌شود، همین پولدار نبودن وی است. به هر حال جزو طبقه متوسط جامعه به حساب می‌آید و نمی‌توان گفت چندان فقیر است. وی شخصیت نامطلوبی است که به همراه آقای گوهری، می‌کوشند پدر راوی را گول بزنند و پول‌هایش را از چنگش دربیاورند که سرانجام نیز در این کار موفق می‌شوند. وی که کهنه‌فروشی نیز می‌کند، دسته‌ای لات در اختیار دارد و بسیار چرب‌زبان است.

### ۳) آقای گوهری:

آقای گوهری، نمونه شخصیت دولتی منحرف است. از رفتارش در خانه راوی، مشخص است که



شخصیتی اشرافی است. او ادعای رابطه با بزرگان را دارد و به همین طریق سر پدر راوی کلاه گذاشته، به بهانه چرب کردن سبیل بزرگان مملکتی و رساندن پدر به یک منصب مهم، پول‌های وی را بالا می‌کشد. وی به وضوح به طبقات مرفه جامعه تعلق دارد و با تیمورفرشی همدست است. ویژگی مهم او در داستان، یکی چرب‌زبانی وی و دیگری رفتار اشرافی اوست.

نمی‌توان پدر راوی یا پدر بزرگ و حتی مادر، ماهرخ خانم و فالگیر را از مصداق مفهوم «دیگری» در این داستان بلند دانست؛ چرا که یا راوی تا حدود زیادی با آنان احساس پیوستگی می‌کند و یا این‌که فاقد ویژگی‌های لازم برای دارا بودن نام شخصیت هستند.

### ۳) عمو رستم:

داستان عمو رستم، حول محور شخصیتی به نام رستم می‌چرخد که «عموی» راوی محسوب می‌شود. وی هنگامی به خانه برادر خود می‌رسد که پدر راوی، شخصیتی که در ابتدای داستان بسیار

**۴) فیروزکک و شاپور نمک:**

این دو شخصیت، نمونه شخصیت‌های لمپنی هستند که از زور خود استفاده نامطلوب می‌کنند. عمو رستم با رد درخواست آن‌ها که به گروه‌شان بپیوندند و سرکردگی‌شان را قبول کند، نشان می‌دهد که اهل استفاده نامطلوب از زور بازویش نیست.

**۵) همسایه:**

فرد مردم‌آزاری است که صدای ضبطش را بلند می‌کند و عمو رستم با صدای بلندش، وی را مجبور می‌سازد که ضبط را خاموش کند و به وی می‌فهماند که حقوق دیگران را رعایت کند.

**۶) مثن‌تراپ:**

دومین دیگری مطلوب این داستان، فرد یک‌دست و ضعیفی است که به وسیله درشکه و ترازویش، می‌تواند دو مرد مست را که مزاحم او شده بودند، شکست دهد و شجاعت خود را ثابت کند.

غیر از این پنج شخصیت، نمونه‌های دیگری از

ترسو، زبون و دون‌مایه تصویر می‌شود. با همسایه خود حسام‌خان درگیر شده و به علت ترسش عقب‌نشینی کرده است. عمو رستم با هیکل بزرگ و زور فراوانش باعث می‌شود که پدر سرافراز گردد. عمو رستم که شخصیت الگوی داستان است، تنها در موارد ضروری، از قدرت خود استفاده می‌کند و در موارد غیر ضروری، خواهش‌های پدر را برآورده نمی‌سازد. به همین علت و پس از تکرار دو، سه باره این اتفاق، پدر عصبانی می‌شود و عمو رستم را سرزنش می‌کند و همین باعث می‌شود عمو رستم از آن خانه برود.

**۱) عمو رستم:**

فردی بسیار بلند و هیکلی قوی دارد. در عین حال، بسیار مهربان و رثوف است و در مقابل زور هم گردن کج نمی‌کند و مقاومت می‌کند. وی که حسام‌خان را با زور خود می‌ترساند و همسایه مردم‌آزار را با صدای خود سرچایش می‌نشانند، به التماس یک خانواده که کار کردن عمو رستم در محل کارشان باعث بیکار شدنشان شده، دست از کار می‌کشند و از پهلوان ضعیفی که به وی التماس می‌کند آبرویش را نبرده، شکست می‌خورد. او نمونه‌ای از دیگری مطلوب محسوب می‌شود.

**۲) حسام‌خان:**

مرد پولداری است که در همسایگی راوی زندگی می‌کند. وی دو پسر لوس و زورگو به نام‌های قرخ و همایون دارد و در عین شیرین‌زبانی، بسیار زورگو و بی‌رحم است که حق دیگران را به رسمیت نمی‌شناسد.

**۳) دزد:**

این فرد که یکی دیگر از دیگری‌های نامطلوب در داستان است، برای دزدی به خانه پیرزن همسایه می‌آید و ظرف‌های چینی پیرزن همسایه را می‌دزدد، اما خود هنگامی که عمو رستم، وی را با زور خود تهدید می‌کند، تسلیم می‌شود.



بود. گفت: خیلی از او تعریف نکن پروفیسور. سندباد هر چه که باشد، نمی‌تواند در برابر ما ایستادگی کند.»

پروفیسور با صدای جیغ‌مانندش گفت: «البتّه! البته!»<sup>(۸)</sup>

### ۳) قدرت تکنولوژیک:

در حالی که سندباد و یارانش هیچ‌گونه سلاح تکنولوژیکی در اختیار ندارند، گروه تن‌تن، از تمام تجهیزات از قبیل بی‌سیم، تلفن و... برخوردار است.

### ۴) دستپاچگی و سرآسیمگی:

در سرتاسر کتاب، جایی که تن‌تن و دوستانش دچار مشکل می‌شوند، بسیار عجولانه و دستپاچه عمل می‌کنند. در حالی که وقتی سندباد دچار مشکلی می‌شود، با تدبیر و دوراندیشی تصمیم می‌گیرد.

### ۵) پشتکار:

گروه تن‌تن با این‌که بارها شکست می‌خورند، همچنان به نبرد خود ادامه می‌دهند تا آن‌که بالاخره از طریق امواج، سندباد را شکست می‌دهند.

### «دیگری مطلوب» در کتاب میرکیانی

همان‌گونه که دیدیم، شخصیت‌های اکبر و دایی‌رحیم در کتاب زمستان و آتش، دایی سهراب و عمو رستم در دو کتاب دیگر و مش‌تراب در کتاب عمو رستم، برجسته‌ترین نمونه‌های «دیگری» در نوع مطلوب و در واقع، الگوی پیشنهادی نویسنده در این چهار کتاب هستند (نکته قابل توجه این‌که چون سندباد شخصیتی در سرزمین قصه‌هاست و شرایطش بالکل با دیگران متفاوت است و از سوی دیگر، او بیش از آن‌که تجلی «دیگری» باشد، جزئی از حافظه جمعی و تاریخی ماست، نمی‌توان او را جزو نمونه‌های دیگری دانست). با جمع‌بندی و مشخص کردن ویژگی‌های مشترک این شخصیت‌ها، می‌توان به تصور میرکیانی از الگوی

«دیگری» نیز وجود دارد که به علت ویژگی‌های مشترک، می‌توان گفت آنان نیازمندی هستند که به کمک عمو رستم نیاز دارند.

### ۴) تن‌تن و سندباد:

این کتاب که حکایت مبارزه تن‌تن و باقی شخصیت‌های داستانی غربی از قبیل سوپرمن، تارزان، کاپیتان هادوک و... با سندباد و باقی شخصیت‌های شرقی (خاورمیانه) از قبیل نخودی، پهلوان پنبه و... است، بارزترین تجلی تصور میرکیانی از شخصیت «دیگری» است.

به طور کلی، ما ویژگی‌های گروه تن‌تن را در اینجا برمی‌شمریم:

### ۱) تجاوزگری:

تن‌تن و دوستانش، برای تسخیر سرزمین قصه‌های شرقی آمده‌اند و بنابراین، نخستین ویژگی‌شان، میلی است که به تجاوز و تصرف سرزمین دیگران دارند. تنش در داستان نیز (بدون آن‌که سخنی از تسخیر باشد) با پرخاشگری کاپیتان هادوک و مقاومت سندباد در برابر او، آغاز می‌شود. در حالی که ابتدا سندباد برخورد مناسبی با آنان دارد:

«تن‌تن دست راستش را دراز کرد و گفت: «از آشنایی با شما خوشوقتم! من تن‌تن، ایشان هم پروفیسور و دوست دیگرمان...»

کاپیتان هادوک با ناراحتی گفت: «لازم نیست مرا معرفی کنی تن‌تن. من خودم را طور دیگری به این آقا معرفی می‌کنم.»<sup>(۷)</sup>

### ۲) غرور:

تن‌تن و دوستانش، بسیار به خود و توانایی‌شان مغرور و مطمئنند. آنان از همان ابتدا که سخن سندباد به میان می‌آید، او را از پیش شکست‌خورده می‌دانند:

«کاپیتان هادوک که از این حرف ناراحت شده



مستضعفان هستند که چندان پولی برای خرج کردن ندارند.

### ۳) خوب بودن:

شاید نتوان این ویژگی را جزو ویژگی‌های شخصیتی آنان دانست، اما نکته بسیار مهم، این است که حتی بدون در نظر گرفتن این ویژگی نیز این شخصیت‌ها شخصیت‌هایی «خوب» یا «سفید» هستند و این دقیقاً به علت موضع‌گیری صریح نویسنده در داستان است. بدون آن که ما با ویژگی‌های هر کدام از این شخصیت‌ها آشنا شده و یا کتاب را خوانده باشیم، تنها با مطالعه چند سطر از توصیف این شخصیت‌ها، به زبان ساده و نوجوانانه، درمی‌یابیم که این شخصیت‌ها شخصیت‌های «خوب» داستان هستند. به این نمونه توجه کنید:

«دایی رحیم یواش گوشم را پیچاند و گفت: «چرا اسم روی بچه مردم می‌گذاری؟ خسرو خیکی یعنی چی؟ اگر دوست داری بروی بالای کوه، خوب می‌رویم، اما فقط به خاطر خودت که بدانی آن بالا چه خبر است!»<sup>(۹)</sup>

### ۴) موفقیت:

اگرچه تمام این شخصیت‌ها، سرانجام تلخی دارند، همه در انجام وظایف خویش کاملاً موفقند. عمورستم هر جا وارد عمل می‌شود، پیروز از میدان به در می‌آید، دایی سهراب نیز تمام وظایفش را به خوبی به اتمام می‌رساند. اکبر، مش‌تراب و دایی رحیم نیز به موفقیت در وظایف‌شان نائل می‌گردند.

### ۵) قهرمان بودن:

همه این شخصیت‌ها به نوعی قهرمان هستند. همه آن‌ها غیرعادی و به نحو اغراق‌آمیزی در یکی از ویژگی‌های اخلاقی، ممتاز یا فوق‌العاده‌اند. آنان یا صبورند (اکبر)، یا اخلاقی (دایی رحیم) یا نیکوکار (دایی سهراب) یا پرزور و توانا (عمورستم) و یا جسور (مش‌تراب).

علت این امتیاز آنان، هیچ‌گاه مشخص نمی‌شود

مطلوب برای کودکان و نوجوانان پی برد.

### ۱) مهربانی و کمک‌رسانی:

هر پنج شخصیت مورد بحث، شخصیت‌هایی مهربان هستند که برای کمک به زیردستان آماده و مشتاقند. آنان هرگاه که به کمک‌شان نیاز باشد، دریغ نمی‌ورزند. اکبر در کمک فراوانش در کار تعمیرگاه، دایی رحیم با تقبل بردن راوی و دوستش به کوه، دایی سهراب با کمکش به پدر راوی و عمورستم با مهربانی در حق خانواده، کارگران نیازمند و بالاخره مش‌تراب با کمکش به آن زن، همگی نشان‌دهنده وجود این ویژگی شخصیتی، در وجود این شخصیت‌ها هستند.

### ۲) فقر:

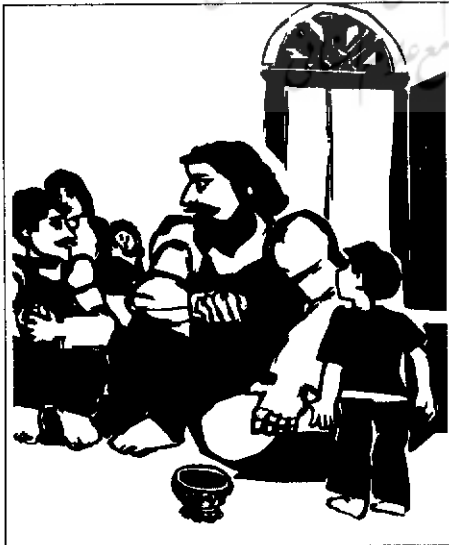
از میان اینان، بی‌تردید ثروتمندترین‌شان دایی سهراب است که می‌دانیم یک مغازه دارد و آن قدر پولدار است که بتواند هزار تومان (به پول آن وقت) به پدر راوی کمک کند. اما او نیز با مشخص شدن این‌که دو هزار تومان دیگر ندارد تا به پدر قرض دهد، به جرگه پایین‌دستان (از نظر مالی) می‌پیوندد و بدین ترتیب، می‌توان گفت که تمام این شخصیت‌ها از طبقه آسیب‌پذیر و

(۱) ثروت:

تمام «دیگری»های نامطلوب در این داستان‌ها، نسبت به راوی و معمولاً قطب مثبت ماجرا، انسان‌هایی پولدار و مرفه محسوب می‌شوند. شاید فقیرترین ایشان، ناصر در کتاب زمستان و آتش باشد که تازه وی هم نسبت به اکبر (قطب مثبت) که ناهار نان و سیب زمینی می‌خورد، به مراتب وضع مادی بهتری دارد. باقی شخصیت‌ها هم که به صورت مشخص‌تری این نکته را نشان می‌دهند، حسام‌خان، آقای گوهری، خسرو و همچنین تن‌تن و دوستانش بسیار مرفه و پولدارند.

(۲) خصومت:

تمام «دیگری»های منفی، به شدت با عناصر مثبت داستان خصومت و دشمنی دارند. این شاید در نظر اول بدیهی برسد که قطب مثبت و منفی داستان، با هم دشمنی داشته باشند، اما نکته این‌جاست که لزوماً «دیگری» نامطلوب با «شخصیت منفی داستان» منطبق نیست. چه بسیار شخصیت‌های منفی که ممکن است نه تنها نمونه‌ای از دیگری نباشند، بلکه در طبقه «خودی»ها یا به عبارت بهتر، جزئی از «مای اجتماعی» باشند. اما به



و همه آنان، غیر از دایی رحیم (که در مورد مکان اقامتش صحبتی نمی‌شود) یا از جایی بسیار دور و به یکباره به کانون ماجراها وارد شده‌اند و یا این‌که بالکل خارج از این کانون مستقرند.

به صورت خلاصه، این شخصیت‌ها نمونه قهرمان‌های اسطوره‌های دوران پیشا مدرنند که همچون ناجی، ظهور می‌کنند و به همه در جهت رستگاری و رسیدن به ساحل آرامش، کمک می‌رسانند.

(۶) نافرجامی:

همه این شخصیت‌ها (به غیر از مش‌تراب که به علت این‌که شخصیتی فرعی است، از سرانجامش صحبتی نمی‌شود) همچون مسیح، پایانی نافرجام دارند و این به اسطوره‌های بودنشان دامن می‌زند. عمو رستم، پس از جر و بحث با پدر راوی، دوباره راهی سفر می‌شود. دایی سهراب، به علت کتک‌کاری با زورگیرهای تیمورفرشی، لال می‌شود. اکبر همچنان تحت ستم ناصر باقی می‌ماند. دایی رحیم نمی‌تواند راوی را به قلعه کوه برساند و از میانه راه برمی‌گردد. جالب آن‌که هیچ‌کدام از این افراد، در نافرجام بودن سرانجام‌شان نقشی ندارند و کمابیش بی‌گناه، به ناکامی می‌رسند و این دقیقاً سرانجامی است که در هر اسطوره‌ای برای مردان نیکو در نظر گرفته شده است.

«دیگری نامطلوب» در داستان‌ها

شخصیت‌های ناصر، عنایت و خسروخیکی در کتاب زمستان و آتش، تیمور، آقای گوهری و فیروزکلک و شاپورنمک در دایی سهراب، حسام‌خان، دزد و همسایه در کتاب عمو رستم و بالاخره تن‌تن و دوستانش در کتاب تن‌تن و سندیاد، نمونه‌های نامطلوب مفهوم دیگری هستند. ویژگی‌های مشترکی که در تمام این شخصیت‌ها جلوه می‌کند، عبارتند از:



اثبات همین امر است.

۴) غرور:

تمام این شخصیت‌ها (غیر از دزد و فیروزکلک و شاپورنمک که شخصیت‌هایی فرعی هستند) نوعی غرور و اطمینان به پیروزی‌شان در جنگ یا نیروهای مثبت دارند. این نکته در تن‌تن و سندباد، به آشکارترین وجه مشخص است و در باقی داستان‌ها نیز مصداق پیدا می‌کند.

۵) زورگویی:

تمام این شخصیت‌ها به نحو اغراق‌شده‌ای بی‌منطق و زورگویند. حسام‌خان، تن‌تن، عنایت و ناصر و حتی دزد و همسایه در کتاب رستم نیز زورگو و بی‌منطق نمایش داده می‌شوند.

۶) شر مطلق:

و بالاخره این‌که همان‌گونه که «دیگری»های مطلوب در آثار میرکیانی، جدای از ویژگی‌های‌شان مطلوبند، شخصیت‌های شر نیز به علت جهت‌گیری راوی و بدون توجه به ویژگی‌های‌شان، مطلقاً شر و نامطلوبند.

جمع‌بندی: نگاهی به جهان میرکیانی و

الگوهای رفتاری «دیگری» در آن

آن‌چه تاکنون گفتیم، توصیف صرف تصویری بود که میرکیانی از «دیگری» در این کتاب‌ها پرداخته و به خواننده القا کرده بود. آن‌چه بعد از این می‌آید، در حکم جمع‌بندی و نتیجه‌گیری است. ما سعی می‌کنیم به صورت مجمل و بسیار کوتاه، روابط «دیگری» را در جهان تصویر شده میرکیانی استخراج کنیم و نمایش دهیم (آن‌چه با تأکید فراوان یادآوری می‌کنم، در آن‌جایی که سخن از جهان میرکیانی و یا عباراتی این‌گونه در میان است، صرفاً در باب همین چهار کتاب سخن گفته می‌شود و نباید آن را به تمامی آثار وی تسری داد):



نظر می‌رسد که در تعریف میرکیانی، این دو مفهوم اگر نگوییم کاملاً بر هم منطبقند، لاقلاً می‌توانیم با اطمینان بگوییم که از رابطه عموم و خصوص مطلق برخوردارند. بدین معنا که اگر چه هر شخصیت منفی، «دیگری» نامطلوب تلقی نمی‌شود، هر «دیگری» نامطلوب، شخصیت منفی و متخاصم و دشمن محسوب می‌گردد.

۳) برتری:

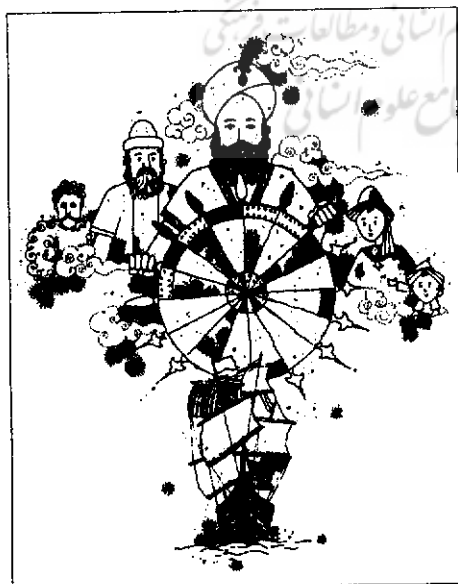
تقریباً تمام این شخصیت‌ها از نظر جایگاه اجتماعی و سهم قدرت، از شخصیت‌های مثبت و «ما»ی اجتماعی برترند. ناصر، مافوق اکبر است. عنایت، صاحب مغازه راوی است. خسرو پولدار و خوش‌پوش است. آقای گوهری و هم‌چنین تیمور، به مقامات بالا دسترسی دارند (و یا حداقل ادعای آن را دارند) و آقای گوهری، به وضوح خود را هم‌چون یقه‌سفیدهای مهم و بالادست نمایش می‌دهد. حسام‌خان هم پولدار و مشخصاً قدرتمندتر از خانواده راوی و عموم مردم است و تن‌تن هم تجهیزات تکنولوژیک و پیروزی نهایی‌اش، گواه

مبارزه با سندباد و مبارزه این دو گروه، در حالی که هیچ‌گاه به درستی اشاره نمی‌شود چرا استفاده تزن‌تن از شخصیت‌های شرقی (بخوانید خاورمیانه‌ای یا حتی صرفاً ایرانی) ممنوع است و چرا آن‌چه می‌تواند همکاری و طلب یاری تلقی شود، تسخیر و تصرف نامیده می‌شود. همین‌گونه است خشونت ناصر در برابر اکبر و یا اشتیاق فراوان دایی سهراب برای دعوا با تیمور و دارودسته‌اش. و نیز اشتیاق بی‌حد و حصر عمورستم برای دعوا کردن با هر کس که به حقوقش تجاوز می‌کند. بدیهی است که نکته مورد

تأکید من این نیست که عمو رستم یا شخصیت‌های مثبت دیگر این داستان‌ها، بیهوده خشونت می‌ورزند. تعجب من یکی از این نکته است که بسیاری از خصوصت‌هایی که در این داستان‌ها، به وجود می‌آید، توجیه درستی ندارد و دیگر این‌که شخصیت‌های مثبت (غیر از یک مورد و آن اکبر) تنها راه حل مبارزه را زور و خشونت فیزیکی می‌دانند و بلافاصله پس از تعرض به حقوق‌شان، با زور بازو وارد عمل می‌شوند (سهراب، عمورستم،

۱) در جهان میرکیانی، دو مؤلفه بسیار مهم در موضع‌گیری فرد خودی، نسبت به کسی که از خارج از جهان ما می‌آید و برای ما «بیگانه» و «غیراز ما» است، وجود دارد: یکی قدرتمند یا ضعیف بودن وی و یکی دیگر غنی یا فقیر بودن وی. وقتی نگارنده در بیش از هشتاد درصد موارد، منفی بودن شخصیت را با غنی بودن و قدرتمند بودنش همراه می‌کند و با اصرار، بر همراهی این دو مهر تأیید می‌زند، ناگزیریم که تأیید کنیم در جهان وی، «دیگری» اگر غنی یا قدرتمند باشد، نامطلوب تلقی می‌شود.

۲) «دیگری» در جهان میرکیانی، یا باماست و یا بر علیه ما. تنها یک مورد خلاف این وجود دارد و آن هم شخصیت «هاشمی»، در داستان «پول چایی»، از مجموعه «زمستان و آتش» است که چندان قابل بررسی نیست؛ چرا که نقش وی در داستان، تنها پیش‌برندگی طرح است و اساساً چندان با تعریف شخصیت نمی‌خواند. در باقی موارد، هر دیگری نامطلوبی، علیه «ما» (در معنای اجتماعی‌اش) و «دیگری»‌های مطلوب (آنان که با مایند) تصور می‌شود و یا خوی تجاوزگری و خشونت‌گرایی، ما را می‌آزارد. این در حالی است که در بسیاری از موارد، حتی توجیه درستی نیز برای این دشمنی وجود ندارد. مثلاً مشخص نیست چرا - در ابتدای کتاب عمو رستم - حسام‌خان، مرد همسایه که بسیار پولدار و قدرتمند است، بدان‌گونه جواب پدر راوی را می‌دهد، آیا به راستی، روابط اجتماعی در جامعه ما تا بدین حد نازل است که شاهد چنین برخوردهایی باشیم؟ و آیا حسام‌خان نمی‌توانست به جای آن‌که پدر راوی را تا بدین حد خشن به قتل تهدید کند و او را این‌چنین به خفت و ذلت بکشانند، موضوع را حل و فصل کند؟ و اصلاً آیا آدمی آن قدر مهم، وقت برای رفع و رجوع چنین مشکلی دارد؟ در موارد دیگر نیز تا حدودی همین قضیه صادق است. از جمله بسیج شدن تزن‌تن و تمام رفقاییش برای



دایی رحیم و...).

یا قدرت برسند (اکبر تلویحاً با آرامش فعال خود، می‌خواهد جای ناصر را در آینده بگیرد. راوی در داستان پول چایی نیز به دنبال همان پولی است که چشمان عنایت را تا بدین حد کور کرده و راوی در داستان پایین کوه نیز به دنبال عامل تفاخر خسروخیکی به او، یعنی رسیدن به قله کوه است). در کتاب‌های دیگر نیز ماجرا به همین صورت است. اگر چه در داستان پایین کوه و تا حدودی هم عمورستم، تلاش شده که چگونگی استفاده صحیح از قدرت تبیین شود، با وجود این، میرکیانی کاملاً این تناقض را حل ناشده باقی می‌گذارد. ضمن آن‌که در باقی داستان‌ها نیز این مشکل به صورت کاملاً حل نشده باقی می‌ماند.

داوری در باب این‌که تصویری که میرکیانی از «دیگری» عرضه می‌کند، به حال کودکان و نوجوانان مفید است و یا بررسی این‌که تا چه حد این تصویر منطبق بر منطق و خرد و دوراندیشی است، نه در حوصله این مقاله می‌آید و نه به نقد ادبیات کودک و ذات این آثار مربوط است. آن‌چه من از این مقاله می‌خواستم، اگر چه نه به صورت کامل، تا حدودی انجام شد. امید است که ادبیات کودک و نوجوان ایران، هر روز قدم تازه‌ای به سوی افق‌های نو بردارد.

#### پی‌نوشت

۱. زمستان و آتش، ص ۹.
۲. همان، ص ۱۵.
۳. همان، ص ۴۳.
۴. همان، ص ۴۵.
۵. همان، ص ۷۸.
۶. همان، صص ۷۵-۸۷.
۷. نرتن و سندباد، ص ۱۸.
۸. همان، ص ۱۸.
۹. زمستان و آتش، ص ۷۸.
۱۰. عمورستم، ص ۳۳.

۳) بدین ترتیب، باید تأیید کرد که «گفت‌وگو» در جهان میرکیانی هیچ جایگاهی ندارد. او علاوه بر این‌که هر «دیگری» نامطلوب را دشمن تصویر می‌کند، تنها راحل مقابله با این دشمن (که قصد جان یا شرف و یا فرهنگ و سنت شما را دارد) را حذف فیزیکی وی می‌داند. بدین ترتیب، رابطه «ما» با «دیگری» نامطلوب، به رابطه گرگ و میش تبدیل می‌شود و عملاً میرکیانی به خوانندگان خود می‌آموزد که بیش از همه، به حذف فیزیکی دشمن خویش فکر کنند و کمتر به مصالحه و مفاهمه بیندیشند. در این دنیا یا می‌خوری و یا خورده می‌شوی و طبیعی است که «گفت‌وگو» در این وضعیت چندان موجه نیست: «عمو رستم نگاهی به بابام انداخت و گفت: «پسر همسایه زده شکسته؟ مگه تو سر و صاحب نداری؟ پس بابات چکاره است؟... خوب تو هم می‌زدی سر بچه آن‌ها را می‌شکستی!»<sup>(۱۰)</sup> (تأکید از من است).

۴) و بالاخره، نوعی تضاد نیز در این دنیا وجود دارد که غیرقابل حل است. گفتیم که «دیگری» نقش الگو و ضدالگو را برای هر انسان بازی می‌کند. بدین معنا که هر انسانی با مقایسه خود بین آن‌چه «دیگری» مطلوب و الگوی خویش می‌داند و آن‌چه «دیگری» نامطلوب و ضدالگو تلقی می‌کند، می‌کوشد تا جایگاه خویش را تبیین کند و هر چه بیش‌تر به سمت «دیگری» مطلوب حرکت کرده، از «دیگری» نامطلوب فاصله بگیرد. در این آثار، از سویی آنان که قدرتمند و غنی‌اند، سرکوب و تبعیح می‌شوند و از سوی دیگر، آنان که «الگو» محسوب می‌شوند، خود به سمت کسب هر چه بیش‌تر قدرت و ثروت (یا رفاه) قدم برمی‌دارند. هر چه شخصیت پولدار یا قدرتمند در کتاب زمستان و آتش دیده می‌شود، شخصیتی منفی است و قهرمانان داستان نیز خود به دنبال عاملی هستند که به همین ثروت